



دانشگاه اراک

دانشکده ادبیات

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

«بررسی کهن‌الگوی باززایی یا ولادت مجدد در آثار داستانی حسین سناپور»

(بر اساس نظریه‌ی صورت مثالی یونگ)

پژوهشگر

نجمه همایون

استاد راهنما

دکتر محسن ذوالفقاری

استاد مشاور

دکتر سیده زهرا موسوی

زمستان ۹۱

يا ايهاالذيين آمنوا عليكم انفسكم....

سوره مبارکه مائده: ۱۰۵

سپاس نامه

با احترام فراوان، مراتب سپاس و تشکر خود را تقدیم می‌کنم به تمام استادان بزرگواری که در طول مدت این تحقیق از راهنمایی‌های گران قدر ایشان بهره‌مند گردیده‌ام. به‌خصوص سپاس ویژه دارم از لطف و بزرگ‌منشی دو استاد ارزشمند و محترم، جناب آقای دکتر محسن ذوالفقاری و سرکار خانم سیده زهرا موسوی که با بزرگواری، راهنمایی و مشاوره‌ی این رساله را پذیرفتند و دانش گران‌مایه و راهنمایی‌های ارزنده‌ی ایشان در تمام دوره‌ی تحصیل و به‌خصوص در مدت پژوهش این رساله همراه و راه‌گشای این‌جانب بوده است.

چکیده

یکی از مهم‌ترین مسائلی که امروزه در بررسی ادبیات از اهمیتی ویژه برخوردار است، چگونگی شناخت انسان نسبت به خویش است. روان ناخودآگاه در دسترس‌ترین و در عین حال دیرپاب‌ترین گزینه‌ی موجود برای خودشناسی است. در فاصله‌ی زمانی نه‌چندان دور، حاصل تحقیقات برخی روان‌شناسان، انسان را از گنجینه‌ی گران‌بهای ناخودآگاه گریزان ساخته بود؛ اما کارل گوستاو یونگ بار دیگر این موهبت ارزنده را به انسان معاصر هدیه کرد. او با نظریه‌ی فردیت‌یابی خود، در سیری کهن‌الگویی، انسان را با لایه‌های درونی روان آشنا می‌سازد و او را از درون به خود می‌شناساند.

این رساله تلاشی است در جهت بررسی نظریه‌ی فردیت‌یابی یونگ در آثار داستانی حسین سنپور که داستان‌های نیمه‌ی غایب، ویران می‌آیی، سمت تاریک کلمات و شمایل تاریک کاخ‌ها را از این منظر مورد بررسی قرار داده است.

در این راستا ابتدا با ارایه تعریفی از موضوع و بیان پیشینه، اهداف و روش تحقیق فصل اول را به پایان رسانده و سپس در فصل دوم مبانی کهن‌الگویی نظریه‌ی فردیت‌یابی را به‌طور مشروح معرفی کرده است. در ادامه و در فصل سوم با بررسی مبانی نظریه‌ی مذکور در آثار داستانی مورد بحث کوشیده است تا به میزان و نوع تحول و دگرگونی شخصیت‌های محوری داستان‌ها دست یابد و در نهایت، نتایج این بررسی را در فصل چهارم به اختصار بیان داشته است. بدین ترتیب، تحقیق حاضر به این نتیجه دست می‌یابد که محور اساسی و جان‌مایه‌ی آثار داستانی حسین سنپور، فردیت‌یابی و شناخت خویشتن است. این اندیشه‌ی محوری به ترتیب در آثار سیر صعودی و رشدیافته‌ای دارد که بر اصالت کاربرد نظریه در متن می‌افزاید.

کلمات کلیدی

نقاب / سایه / آنیما / آنیموس / خود / سنپور / یونگ

فهرست مطالب

۱	فصل اول: مبادی تحقیق
۲	تعریف موضوع
۵	پیشینه تحقیق
۶	روش تحقیق
۷	کاربرد نتایج تحقیق
۸	فصل دوم: آشنایی با مبانی نظریه‌ی یونگ در زمینه‌ی کهن‌الگوی ولادت مجدد
۹	مقدمه
۱۱	نقاب
۱۲	سایه
۱۴	روان‌نگاره‌ی مرد و زن
۱۴	آنیمای (روان‌نگاره‌ی مرد/عنصر مادینه)
۱۶	آنیموس (روان‌نگاره‌ی زن / عنصر نرینه)
۱۷	پیر خردمند
۱۹	مادر مثالی
۲۰	خود
۲۲	کهن‌الگوی ولادت مجدد
۲۴	فصل سوم: بررسی فرایند فردیت‌یابی در آثار حسین سناپور
۲۵	نیمه‌ی مخایب
۲۶	فرهاد
۲۶	نقاب
۲۸	سایه
۳۲	آنیمای

۳۵	انزوا
۳۸	پیر خرد
۴۲	بازگشت به سوی مادر
۴۴	نتیجه
۴۵	ویران می آیی
۴۶	وداع با ناخودآگاهی کودکانه
۵۰	دوگرایی
۵۳	آستانه‌ی خودآگاهی
۵۴	فرایند دگرگونی
۵۵	مجموعه داستان سمت تاریک کلمات
۵۶	خواب مژه‌ها
۵۶	نقاب
۵۸	سایه
۶۰	آنیمای
۶۶	دگرگونی درونی
۶۷	بگذار همین‌طور ادامه پیدا کند
۶۹	نقاب
۷۰	سایه
۷۳	آنیموس
۷۵	دگرگونی و ولادت مجدد
۷۷	خانه باید خانه باشد
۷۸	آنیمای و آنیموس
۸۳	خانه‌ی اول - نقاب

۸۷	خانه‌ی دوم - انزوا و بازاندیشی
۹۱	خانه‌ی سوم - سایه
۹۴	فردیت و ولادت مجدد
۹۸	مجموعه داستان شمایل تاریک کاخ‌ها
۹۸	<i>آتش‌بندان</i>
۱۰۰	نقاب - رویای اول
۱۰۴	سایه - رویای دوم
۱۱۳	کهن‌الگوی مرگ - رویای چهارم و پنجم
۱۲۰	آنیما - رویای ششم
۱۲۵	پیر خرد - رویای ششم
۱۲۸	مانا - خودآگاهی
۱۳۲	فرایند دگرگونی
۱۳۴	فصل چهارم: نتیجه‌گیری
۱۴۰	منابع و مآخذ

فصل اول: مبادی تحقیق

مبادی تحقیق

تعریف موضوع

روان انسان، به عنوان یکی از پیچیده‌ترین آثار خلقت، همواره مورد مطالعه‌ی پژوهش‌گران بوده و پیوسته لایه‌های جدیدی از آن کشف و تعریف شده است. کارل گوستاو یونگ که روان‌شناسی تحلیلی با نام او شناخته می‌شود، از جمله اندیشمندانی است که گامی مهم و بنیادین در جهت بازشناخت روح انسان برداشت. او با معرفی ناخودآگاه جمعی به‌عنوان میراث مشترک تمامی انسان‌ها از هر قوم و نژاد و فرهنگی، انسان معاصر را متوجه بخش ناشناخته‌ی روان خود ساخت. در نگاه او، کهن‌الگوها به‌عنوان اجزای تشکیل دهنده‌ی ناخودآگاه جمعی، به مثابه‌ی قواعدی عمل می‌کنند که ذهن انسان با بهره‌گیری از آن‌ها به درک عالم روانی محیط و تأثیر آن بر ذهن نایل می‌شود. تعداد کهن‌الگوها به همان اندازه بی‌شمار است که تجربه‌های مشترک بشریت؛ از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به نقاب، سایه، آنیما/آنیموس، پیرخرد، خود و ... اشاره کرد که از کهن‌الگوهای فردیت به‌شمار می‌روند و چنان‌چه فرد در مسیر شناخت این عناصر و الگوهای دیرینه‌ی ذهنی مداومت ورزد، پایان راه فردیت او آغاز حیاتی نو و ولادت مجدد خواهد بود.

هنر و ادبیات، دو زاییده‌ی بزرگ روان انسان، از منظر نقد کهن‌الگویی ژرفایی به وسعت تاریخ می‌یابند و بازگوی مفاهیمی هستند که انسان معاصر با تمرکز روزافزون بر خودآگاهی، پیوسته

از آن فاصله می‌گیرد. داستان‌ها، به عنوان بخش عمده‌ای از ادبیات، روایت‌گران زندگی انسان به‌شمار می‌روند و همواره چون آینه‌ای سیر او را به‌سوی اندیشه‌ای نهانی منعکس می‌کنند. روندی که از دوران آغازین زندگی بشر بر کره خاکی، روح انسان را سرگشته‌ی خویش ساخته و تا به امروز نیز در لایه‌های پنهانی وجود، او را به خود می‌خواند. این دغدغه‌های روحی برای بشر نخستین بخش زندگی خودآگاه به‌شمار می‌رفت؛ اما رفته رفته زندگی، عمده‌ی تمرکز آدمی را به خود معطوف ساخت و روح در ناخودآگاه جای گرفت. در این مرحله نمادها و تمثیل‌ها تجلی‌گاه ناخودآگاه انسان و حرکت او به سوی رشد و تکامل روانی گشتند. بسیاری از متون نظم و نثر کلاسیک ادب فارسی با بهره‌گیری از زبان نماد و تمثیل این رسالت تاریخی را به انجام می‌رسانند. با وجود این، ره‌آورد گذر از دوران کلاسیک و ورود به دنیای معاصر، بیگانگی روزافزون انسان با روح خویشتن است. روان آدمی هیچ‌گاه از حرکت باز نمی‌ایستد و پیوست هم‌چون سفره‌های زیرزمینی آب، جریان آرام و مداوم خود را دنبال می‌کند؛ در نتیجه، تغافل انسان مانع تجلی و تأثیرگذاری کهن‌الگوها بر زندگی و سرنوشت او نمی‌گردد. آن‌ها کاستی‌های خودآگاه فردی را در رؤیایها متذکر می‌شوند و در نمودی گسترده‌تر، در قالب هنر و ادبیات انعکاس می‌یابند؛ لیکن ردیابی آن‌ها به دلیل غفلتی که عادت دیرینه‌ی بشر است، چندان ساده نیست. از سویی نویسنده‌ی معاصر به‌عنوان نماینده‌ی هم‌عصرانش مجموعه‌ای از افکار، آرزوها و دردها را آینه‌وار به‌تصویر می‌کشد؛ از سویی دیگر، مخاطب از طریق هم‌زادپنداری با شخصیت‌ها آن‌ها را درک می‌کند و سرگذشت‌شان را بر زندگی خود تعمیم می‌دهد. این درک و دریافت اولیه به‌دلیل وجود الگوهای مشترک ذهنی است که از ناخودآگاه جمعی نشأت گرفته‌اند. لیکن بازشناسی عملکرد مستقل هریک از کهن‌الگوها و ردیابی آن‌ها تا غایت و هدف ناخودآگاه، نیازمند نگاه دیگری است. این نگاه سوم از طریق نشانه‌شناسی میان نظریه و متن به این توفیق دست یافته و به این توانایی نایل شده است که میراث مهجور انسان را به او بازشناساند.

آثار داستانی حسین سناپور در زمره‌ی متونی است که از جهت بازنگری متن از بعد کهن‌الگوها - و به‌ویژه کهن‌الگوی فردیت - قابلیت‌ی ویژه دارد. او داستان‌نویسی را از کلاس‌های هوشنگ گلشیری آغاز کرده‌است و سابقه‌ی سه دهه حضور در عرصه‌های ادبی را در پرونده‌ی خود دارد. سناپور پس از فعالیت‌های متفاوت در فیلم‌نامه‌نویسی، نقد ادبی، روزنامه‌نگاری و ادبیات کودک و نوجوان، با نوشتن رمان «نیمه‌غایب» در سال ۷۸، نگاه‌ها را متوجه خود کرد. او پس از این رمان آثار دیگری از جمله رمان "ویران می‌آیی" و دو مجموعه داستان "سمت تاریک کلمات" و "شمایل تاریک کاخ‌ها" را نیز به چاپ رسانده‌است. شخصیت‌های اصلی در این داستان‌ها خواه تحت عنوان «نیمه‌ی غایب» روایت شوند و خواه تحت هر عنوان دیگر، همه در جست‌وجوی نیمه‌ی غایب خویش‌اند؛ آن دیگری که گاه یک انسان است، گاه یک خانه، گاه یک اندیشه، و... و رای تنوع نام‌هایش همواره آن ماهیتی است که به زندگی معنا، انگیزه‌ی حرکت و حیاتی نو می‌بخشد. فردیت‌یابی فصل مشترک مجموعه آثار سناپور به‌شمار می‌رود؛ اما توفیق ولادت و نوزایی، همیشه حاصل نمی‌شود. شخصیت‌ها به تناسب موقعیت و نقاط قوت و ضعف خود به دگرگونی‌های نسبی نایل می‌شوند که پیش‌شرط دگرگونی نهایی است؛ اما هیچ‌گاه راه فردیتشان به پایان نمی‌رسد؛ چنان‌که خصیصه‌ی انسان معاصر این است.

بر اساس این مقدمه، پژوهش حاضر ابتدا به معرفی و تبیین مؤلفه‌های نظریه‌ی یونگ در باب کهن‌الگوی فردیت و غایت آن، باززایی یا ولادت مجدد، پرداخته و سپس نظریه فوق را در آثار نام‌برده از حسین سناپور مورد بررسی و تحلیل قرار داده است؛ بدین ترتیب، روند فردیت شخصیت‌ها و نمود کهن‌الگوهای فردیت و باززایی در آثار حسین سناپور، به عنوان بخشی از ادبیات معاصر، ارزیابی شده است.

پیشینه تحقیق

در زمینه‌ی بررسی نظریه‌ی فردیت‌یابی یونگ، پیش از این "حورا یاوری" در کتاب "روان‌کاوی و ادبیات" به مطالعه‌ی این نظریه و بررسی تطبیقی آن در دو اثر کلاسیک و معاصر ادبیات، یعنی هفت پیکر و بوف کور پرداخته است. "طیبه جعفری" نیز این نظریه را در نمونه‌ای از ادبیات تعلیمی در مقاله‌ی "تحلیل سندبادنامه از دیدگاه روانشناسی یونگ" و نیز در متون اساطیری، در مقاله‌ی "تحلیل کارکرد کهن‌الگوها در بخشی از داستان بهرام چوبین" بررسی کرده است. هم‌چنین مقاله‌ی دیگری نیز در این زمینه از "طیبه جعفری" با عنوان "رویکردی روان‌شناختی به هفت‌خان رستم و اسفندیار" به چاپ رسیده است. در حوزه‌ی ادبیات عرفانی نیز "طیبه جعفری" به "تحلیل عناصر نمادین و کهن‌الگویی در معراج‌نامه‌های نظامی" و "سعید بزرگ بیگدلی" به "نقد و تحلیل حکایت شیخ صنعان" پرداخته‌اند. هم‌چنین در حوزه‌ی مطالعات شعر معاصر "فاطمه مدرسی" مقاله‌ی "بررسی کهن‌الگوی آنیما در اشعار مهدی اخوان ثالث" را ارائه کرده است و پیش از آن نیز "ابوالفضل حری"، "کارکرد کهن‌الگوها در شعر کلاسیک و معاصر فارسی" را با رویکردی ساختاری در اشعار شاملو مورد بررسی قرار داده است. هم‌چنین در حوزه‌ی شعر کلاسیک "محسن ذوالفقاری" به بررسی "تصویر استعاری کهن‌الگوی خورشید در ناخودآگاه قومی خاقانی و نظامی" پرداخته است. اما در حوزه‌ی داستان معاصر فارسی "الهام حدادی" به "تحلیل کهن‌الگویی" جایی دیگر از "گلی ترقی" "پرداخته است.

آن‌چه پس از یک بررسی اجمالی از پیشینه‌ی مقالات و کتاب‌هایی که در زمینه‌ی بررسی نظریه یونگ در ادبیات داستانی معاصر به ضرورت احساس می‌شود این است که برخلاف استقبال چشم‌گیری که از داستان‌های "حسین سنابور" و به‌خصوص از داستان "نیمه‌ی غایب" به چشم می‌خورد، تا کنون کم‌تر اثری از او مورد نقد و بررسی جدی قرار گرفته است. تنها مطالعاتی که بر آثار او صورت گرفته، یکی مقاله‌ی مختصر "نیمه‌ی حاضر" از بیژن مشکی است که به تحلیل شخصیت‌ها در ساختار ظاهری "نیمه‌ی غایب" می‌پردازد؛ دیگری "شکست

اقتدار "نوشته‌ی "بهناز علی‌پور عسکری" است که الگوی کلی "نیمه‌ی غایب" و عناصر داستانی آن را بررسی کرده است. همچنین "مهری رحمانی" در "نیمه‌ی غایب کجاست؟" بی‌آن‌که به تحلیل جامعه‌شناسانه و یا روان‌شناسانه‌ی این رمان بپردازد، فردیت را تنها به معنای دست‌یابی به حقوق فردی، به‌عنوان دغدغه‌ی اصلی شخصیت‌ها معرفی می‌کند. "امتیاز نیمه‌ی غایب" از جمله مقالاتی است که "محمد حسن شهبواری" در آن به بحث درباره‌ی زیرساخت‌ها و ارزش تاریخی این رمان می‌پردازد. "حسن میرعابدینی" نیز در "چیزی دارد تمام می‌شود، بی‌آن‌که چیز دیگری شروع شود" بحران هویت را در نسل جوان، از منظر این داستان دیده است و "عنایت سمیعی" در "بازی ارزش‌ها" با رویکردی شبیه به این سنت و تجدد را در این رمان به پرسش گذاشته است. سایر مقالاتی که نیمه‌ی غایب موضوع محوری آن‌ها بوده است نیز بیشتر به تحلیل کلی داستان و شخصیت‌ها پرداخته‌اند، بی‌آن‌که وجه تمایز خاصی از یک‌دیگر داشته باشند. مقاله‌ی "نیمه‌ی حاضر" از "مشیت‌علایی"، "این رمان سکوت است" از "علیرضا سیف‌الدینی"، "تفاوت‌ها و شباهت‌ها" نوشته‌ی "فرشته توانگر" و "جهشی در داستان‌نویسی معاصر ایران" از "گیتی شامبیاتی" از جمله این مقالات است.

این رساله با توجه به جای خالی یک تحقیق دانشگاهی و پژوهش‌محور در زمینه‌ی بررسی آثار حسین سنپور و مهم‌تر از آن بر اساس اهمیت بررسی نظریه‌ی فردیت‌یابی یونگ و جایگاه آن در آثار نویسندگی مذکور، کوشیده است تا با مطالعه‌ی دقیق آثار داستانی حسین سنپور، بر اساس مبانی نظریه‌ی فردیت‌یابی یونگ، به کیفیت و کمیت عنصر دگرگونی فردی در متن هر یک از داستان‌ها بپردازد و میزان دگرگونی را در هر اثر بیان نماید.

روش تحقیق

این تحقیق از نوع بنیادی است و بررسی آن به شیوه‌ی تحلیلی-توصیفی با استفاده از روش کتابخانه‌ای انجام گرفته است. بدین ترتیب که ابتدا اصول و اجزای نظریه‌ی یونگ (باززایی یا ولادت مجدد از زیرمجموعه‌های نظریه‌ی صورت‌مثالی) تعریف و تبیین شده و سپس با

مطالعه‌ی کامل مجموعه آثار داستانی حسین سناپور و تطبیق آن‌ها با نظریه‌ی مذکور، سیر تحول شخصیت‌های اصلی داستان و در نهایت وقوع یا عدم وقوع باززایی یا ولادت مجدد در آن‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

کاربرد نتایج تحقیق

نتایج این تحقیق می‌تواند در حوزه‌های مختلف نقد، به‌ویژه نقد روان‌شناسانه و اساطیری مورد استفاده‌ی دانشجویان و پژوهش‌گران رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی و به‌خصوص پژوهشگران ادبیات معاصر قرار گیرد؛ هم‌چنین می‌توان از این پژوهش در شناخت برخی نظریات یونگ و کاربرد آن در ادبیات بهره برد.

فصل دوم
آشنایی با مبانی نظریه‌ی یونگ
در زمینه‌ی کهن‌الگوی ولادت مجدد

آشنایی با مبانی نظریه‌ی یونگ در زمینه‌ی کهن‌الگوی ولادت مجدد

مقدمه

اندیشمندانی چون روشفو کولند، شوپنهاور، پیر ژانه و ... در زمره‌ی کسانی بودند که به نیروهای ورای روان خودآگاه انسان اشاره کردند؛ اما فروید و شاگرد او یونگ برای نخستین بار به مقوله‌ی ناخودآگاه روان توجه کردند و آن را موضوع تحقیق و پژوهش‌های گسترده قرار دادند (جعفری: ۱۳۸۹: ۱۰۵). فروید از سویی روان ناخودآگاه را زباله‌دان اندیشه‌ها و خاطرات واپس زده‌ی آدمی می‌انگاشت و از سویی دیگر بر خاستگاه جنسی امیال ناخودآگاه تأکید بسیار می‌ورزید و آن را انگیزه و محرک رفتارهای آدمی می‌دانست؛ همین امر موجب شد تا یونگ راه خود را از استاد جدا کند و بابت جدید در مطالعه‌ی عوالم ناخودآگاه روان بگشاید. به عقیده‌ی او، ناخودآگاه انسان تنها به جنبه‌ی فردی محصور نمی‌شود و دارای بعد دیگری نیز هست که ناخودآگاه قومی نامیده می‌شود. ناخودآگاه قومی منبع غنی گرایش‌ها و افکاری است که از بدو آفرینش انسان شکل گرفته و از راه توارث به نسل‌های بعدی و تا به امروز منتقل شده است. یونگ برای دستیابی به این گنجینه‌ی پنهان به مطالعه‌ی گسترده در اساطیر، ادیان، ادبیات، هنر و نیز آداب قبیله‌ای انسان‌های هنوز بدوی پرداخت و مجموعه‌ای از تصاویر ذهنی را تدوین کرد که تحت عنوان کهن‌الگو شناخته می‌شوند. این کهن‌الگوها علاوه بر کمک به فهم رفتارهای عام بشری، به فهم بهتر هنر و ادبیات نیز یاری می‌رسانند (بیلسکر: ۱۳۸۸: ۱۲ - ۱۳). در واقع،

ناخودآگاه قومی در مقایسه با ناخودآگاه فردی، لایه‌ی ژرف‌تر روان محسوب می‌شود که عناصر مجهول و ناشناخته‌ی آن، پایه و مبنای بخش خودآگاه روان را تشکیل می‌دهند. یکی از نشانه‌های وجود ناخودآگاه قومی رفتارهای غریزی است. در این‌گونه رفتارها با محرک‌هایی ناشناخته مواجه هستیم که توارثی و ناخودآگاه و در عین حال میان تمامی انسان‌ها مشترک است. به عبارتی دیگر انسان نه تنها نشانه‌های فیزیولوژیک، که فرآیندهای روانی نیاکان خود را نیز به ارث می‌برد (فوردهام: ۱۳۴۶: ۴۶ - ۴۸). یونگ علاوه بر مطالعه در اساطیر، به تحلیل و بررسی خواب‌ها و رؤیاهای بسیاری افراد پرداخت و در نهایت به یکی از مهم‌ترین کشف‌های خود، یعنی فرایند فردیت، نایل شد.

فردیت مهم‌ترین فرایند روانی در مسیر رشد و بلوغ انسان به‌شمار می‌رود که حاصل توجه خودآگاه فرد به کشش درونی در مسیر بالندگی است. در این راه "من" باید با چشم‌پوشی از دل‌بستگی‌ها، به لایه‌های عمیق و اساسی‌تر وجود بپردازد و به این ترتیب شرایط فعالیت هسته‌ی خلاق و درونی روان را فراهم آورد. (یونگ: ۱۳۸۹، ب: ۲۴۵ - ۲۴۶) در طی این فرایند روانی، نیروهای خودآگاه و ناخودآگاه هریک در جایگاه خود از حقوقی برخوردارند؛ زیرا تضاد و تقابل این دو بعد روان و نیز همکاری باز و آشکار آن‌ها از ملزومات فرایند رشد انسان به‌شمار می‌آیند. به‌طور کلی، هرگاه بخش خودآگاه روان با خطری مواجه شود، بخش ناخودآگاه به کمک عناصر سامان‌دهنده‌ی خود وارد عمل می‌شود. این روند جبرانی ناشی از مکانیسم خود-دفاعی انسان است که در مواقع لازم ذهن آگاه را از حالت تک‌بعدی خارج می‌سازد. با وجود این، برای تحقق هدف این مکانیسم روانی، فرد باید آگاهانه با عوامل ناخودآگاه وارد تعامل شود. شکل و نوع جریان فردیت در افراد و نیز فرهنگ‌های مختلف، متفاوت است؛ اما کهن‌الگوهایی که در مراحل گوناگون این فرایند، فعالانه مداخله می‌کنند مشترک است و ذهن آگاه را به آشنایی و انس با سایه، آنیما و آنیموس (به ترتیب در مردان و زنان)، پیردانا و خود^۱ ملزم می‌سازند.

فرایند فردیت در دو بخش نمود می‌یابد؛ در بخش نخست، روح انسان از لفافه‌های دروغینی که نقاب یا پرسونا به دور او تنیده است رهایی می‌یابد و در ضمن آن فرد از آسیب و سوسه‌های نخوت‌انگیز کهن‌الگوها نیز حفاظت می‌شود. در این بخش فردیت به‌طور نسبی نمود می‌یابد. در بخش دوم فرد با حداکثر بهره‌گیری از عنصر جبران، محتویات پنهان ضمیر ناآگاه را کاملاً بازشناسی و در خودآگاه جذب می‌کند؛ در نتیجه فرایند فردیت و کمال‌پذیری به اوج می‌رسد و نوزایی محقق می‌گردد. فرایند دشوار فردیت همواره انسان را در برزخ وظایف و خواسته‌ها قرار می‌دهد تا در کشاکش تضاد و آشوب میان خودآگاهی و ناخودآگاهی، فرد به درک این مسأله نایل آید که ناخودآگاه نیز وجهی از اراده‌ی خداوند است که در غبار فراموشی پنهان گشته و فردیت ابزار شناسایی این وجه ناشناخته است. (مورنو: ۱۳۹۰: ۴۴ - ۴۹) این فرایند شناختی، ناچار فرد را به دوره‌ای از انزوا می‌کشاند. در روند رویارویی با ناخودآگاه، فرد به‌طور طبیعی از انجام خواست خود و نیز برآوردن خواست دیگران از وی باز می‌ماند و ناگزیر، از خانواده، جامعه و سایر پیوندهای اجتماعی روی‌گردان می‌شود. (بزرگ بیگدلی: ۱۳۹۰: ۲۵) ره‌آورد این فرایند رنج‌خیز، شناختی همه‌جانبه از تمام نهادینه‌های درونی و برونی فرد و هدف‌غایی آن تولدی دوباره و این‌بار از درون خویشتن است. در ادامه به شرح و توضیح هر یک از لایه‌های روان، که خود به تنهایی نیز یک کهن‌الگو به‌شمار می‌روند، خواهیم پرداخت.

نقاب^۱

نقاب یکی از بخش‌های خودآگاه روان است که سخن‌گوی «خود» با جهان خارج محسوب می‌شود. چهره‌ای اجتماعی است که متناسب با طبقه، شغل، فرهنگ و ملیت ماست و ما آن را برای ایفای نقش و دیده شدن در جامعه به کار می‌گیریم (هاید: ۱۳۸۹: ۹۳). به عقیده‌ی یونگ

«نقاب عقده‌ای^۱ کنشی است که به دلیل تلاش فرد برای سازگاری [با عقاید عمومی] یا به سبب این‌که فرد را از دردسر می‌رهاند، به وجود می‌آید... وی کهن‌الگوی نقاب را مترادف نوعی ماسک می‌داند که ما انسان‌ها [برای پنهان کردن خصلت‌های واقعی‌مان] استفاده می‌کنیم. در بسیاری موقعیت‌ها، ما هویت‌مان را با اجرای یک نقش در زندگی یا برخورداری از یک حرفه و شغل مشخص می‌کنیم، یا [به‌رغم اعتقاد باطنی] هم‌رنگ جامعه می‌شویم، یا خود را در پس نقاب پنهان می‌سازیم و یا ظاهرسازی می‌کنیم» (بیلسکر: ۱۳۸۸، ۶۸ - ۶۹). بهره‌گیری از نقاب به‌طور طبیعی مشکل‌ساز نخواهد بود؛ اما اگر انسان با استفاده از نقاب بخواهد از واقعیت‌های روانی خود بگریزد و در نقاب خود فرو رود، آن‌گاه از حالت تعادل خارج می‌شود. چنین فردی دارای شخصیتی یک‌سویه و نقاب صرفاً بی‌محتوا خواهد بود (هاید: ۱۳۸۹: ۹۴). اتکای بیش از حد به «نقاب» فرایند فردیت را نیز با مشکل مواجه می‌سازد؛ چرا که موجب می‌شود فرد در رویارویی با «سایه» واقع‌بین نباشد و حل مسایل سایه برایش دشوار گردد.

سایه

روان هر یک از انسان‌ها دارای یک وجه منفی پنهانی نیز هست. این بعد پنهانی از آن جهت که در هر یک از افراد انسان مشخصات جداگانه‌ای دارد مربوط به ناخودآگاه فردی شخص است و از آن‌جا که وجود «سایه» مشخصه‌ی وجود ناخودآگاه تمام ابناء بشر از آغاز تا به امروز است، جزو کهن‌الگوهای ناخودآگاه قومی محسوب می‌شود. انسان در روند فرایند فردیت ناگزیر از پذیرش سایه و سازگاری با آن است. این حضور درونی و پنهان شده در تاریکی ناخودآگاه، یک عنصر صددرد منفی نیست؛ اما پذیرش آن برای انسان از هر بخش دیگری دشوارتر است؛ زیرا پذیرش سایر بخش‌های درون، برون‌ذهن را نفی نمی‌کند اما پذیرش «سایه به معنای نفی

^۱ - عقده: عبارت است از تداعی‌ها... این عقده‌ها خودمختارند؛ به این معنی که به‌طور مستقل عمل می‌کنند و اثراتی جسمانی و نیز روانی از خود باقی می‌گذارند... یونگ می‌گوید شخصیت ما متشکل است از برخی عقده‌ها یا شخصیت‌های چندپاره که به سبب ناشناخته بودن، آن‌ها را باید نامحدود محسوب کرد (بیلسکر: ۱۳۸۸: ۳۶-۳۷).

خودمان است. زیرا آن دیگری درون ما چنان از بنیان با "خود" آگاهانه‌ی ما بیگانه است که می‌توان گفت منجر به نفی "خود" می‌شود. به‌ویژه وقتی که فرد تردید کند که کدامیک از این دو باید باشد. سایه به‌قدری نیرومند است که فرد صادقانه تردید می‌کند که ذات خودش بر او سیطره دارد یا سایه‌اش! اگر فرد به جای سازگاری و تحت نظارت درآوردن سایه در صدد سرکوب آن برآید، با شدت بیشتری بازمانده‌ی شخصیت خود را در وجود سایه حل می‌کند (فوردهام: ۱۳۴۶: ۹۵ - ۹۶). روند ادغام سایه در شخصیت، کاری است دشوار اما ضروری؛ چرا که در غیر این صورت، بالعکس به تثبیت شخصیت فرد در سایه‌ی خود منجر می‌شود. به عبارتی اگر فرد به جای اذعان به وجود سایه در فرد انسان‌ها، بکوشد تا وجود خصلت‌های ناپسند را در خود انکار کند، همان رفتاری را در خود تداوم می‌بخشد که میل به ترک آن دارد. «یونگ خاطر نشان می‌سازد سایه بدون آفتاب و هم‌چنین سایه‌ای [به مفهوم ناخودآگاه شخصی] بدون روشنایی خودآگاه وجود ندارد ... سایه اجتناب‌ناپذیر و انسان بدون آن ناکامل است ... ما خود نیز در مواجهه با کسی که "بهتر از واقع" به نظر می‌رسد، به احتیاط رفتار می‌کنیم؛ گویی که به‌طور غریزی می‌دانیم که طبیعت بشری به مایه‌ی اندکی از شرارت نیازمند است» (فوردهام: ۱۳۴۶: ۹۴ - ۹۵). نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت این است که گاه سایه نیز دارای نیروهای مثبتی است که اگر به آن‌ها توجه کنیم شکوفا می‌گردد. در تشخیص نیروهای سایه، باید با صبر و شکیبایی ظاهر و باطن صفات را بررسی کرد تا امکان دستیابی به تمام نیروهایی که مایه‌ی حیات زندگی فعال هستند فراهم گردد. البته لازمه‌ی این کار، دشواری غلبه بر عواطف و پرهیز از پیش‌داوری را با خود می‌طلبد.^۱ (یونگ: ۱۳۸۹، ب، ۲۶۶ - ۲۶۷). گذر از مرحله‌ی سایه با همه‌ی دشواری‌هایش ناگزیر و لازمه‌ی ورود به مرحله‌ی آنیما/ آنیموس است. زیرا دو عنصر سایه و روان‌انگاره ارتباط تنگاتنگی با یک‌دیگر دارند و محتوای هریک ملهم از دیگری است؛ بنابراین در ادامه به معرفی روان‌انگاره‌های آنیما و آنیموس خواهیم پرداخت.

^۱ - یونگ در این رابطه داستان حضرت خضر(ع) و حضرت موسی(ع) را مثال می‌آورد (همان).